







عدو صان چو جدا نیت  
آنکه ساین عقل و جان بشید  
ز آنکه هست آن کریم بنده نوا  
فیض بخش همه بغر و سلا  
آفتابش مدام در اشراق  
نور او از دغور پیدائی  
ذات پاکش سننده از آفتاب  
حکیم سر از زم الایمان  
درف قدتش در دین بود  
بر بخت پیبر بر حق  
غذیان آشفع در عرصا  
بعث او با عیشت انان همه  
لوح سطرنجی حکم محفوظ  
همه اسوی او ست روی  
آستین چو پیکر میست  
قول او وحی و فعل از فرقان

شکر حق نیز تحت امکان است  
بشیر بخشید در ایگان بخشید  
بنی نیا از نیا ز اهل نیاز  
از کمال جلا و سحر سلا  
بر تر از قید و مطلق ابر سلاق  
مانده نهان عین بینائی  
و حسده لا اله الا هو  
اکرم الاله علم هستر آن  
همه چونها از دوا و سبب چون  
کامیار است و بر مطلق  
عاصیان از وسیله بهر سجا  
لغت او زنده بیان همه  
یک قلم بر دو کون محفوظ  
در پناهِش سیاه و سفید  
زیر دهن کشید هست را  
خلق او نور خلق او قرآن

در دوا بر دل شکسته دوا  
 حاصل می تو هم و اشراک  
 شیر گردون حسینیه او  
 عرش دگرسی گوی چراغ  
 چشم بدو در دلست خاویز  
 طبعی شود در واق رگزار  
 آفتابش غلام تنیده بشر  
 شاه دشمن گداز دست نواز  
 گوهر و صفت خود چون سفت  
 شاه دیوم چرا عطف و جیم  
 روی او بلبه سعادت  
 لغت پاکش کرد ابو دیا را  
 صلوات و سلام حق و اتم  
 بر و اهل بیت و یارانش

بپای از نوا می او بنوا  
 تاج و تخت لعل و لولاک  
 مهر و مهر سنگ گنده  
 لامکان عرض صحن میشد  
 اولین نغمه و آخرین خود  
 آفتابش بهان بسیار  
 آسمان از لاله حلقه بگوش  
 جز الویش متسام با  
 من را قدر ای حق  
 غوث عالم ببار و جیم  
 کوی اعی کعبه سعادت  
 حریز جان نام او تبس را  
 قلم و لوح تا بود تمام  
 نیکو نام و دوستدارش

۴

در مناقبت صحابه کبار

خاصه آن چاره سر و صورت	بهت جنت زو می شان
------------------------	-------------------

چهار حصن حصین پاک قیوم	چهار کنر کنین دین قویم
ششواران عرصه سکین	بادشاهان چار پادش دین
سر سه کرد و دیده سه مهر	خاک نعلین شان گز قشیر
هر یکی چار و هر چهار یکیت	در تو لا اگر ترا نشکی هست
بود بر جای خویش بجای	هر یکی ان شمس حانی
چار سو جهان آن آباد	داده هر یک عدل احاد
سرن یر پایشان باد	حرم قدس جای ایشان باد
بعثت بر این همه تهر	پیشوایان اه خنجر

منهید و در متابعت رسم و کتابت قرآن  
و باعث نظم این در غرر مبین مع الخیر

نیت جائز باطل و نجاست  
نام این نجاست

باش از فضیلهای حق آگاه	بشنو ای کاتب کلام بهر
رسم و متابعت کن	فرض آید نهادن گردین
هست بعلم آن جوهر کتاب	حفظ آن لازم است بر کما
بیاهل عین تکیه بیداره	این شکر لا و کتب الله
بر خطش سر نهاده چون غلند	سر و نیک در جهان علم
شد خلاف حفظ امام حرام	گفت حمد سه خوه من عوام

ره نمایان راه دین هر چار  
زانکه صحاب و تابعین کبار  
خاصه آن چار تا خلیفه حق  
بعد جسد نفس کربسار  
هر که حاج کمر بند انکار  
لاجرم بنده سینه فتر  
از رسایل گرفت لب لباب  
صاف شیرین چو شهد آلال  
جامع و مختصر چو در نهمین  
بوستانی پر از گل و ریحان  
چشم اهل کمال از دیر نو  
مکذوب چون بچشم درویشان  
یار باین نسخه را رواج ده  
فیض آن بر دوام جاری ار  
مستغنی است و عقیده بر حد  
معنی آن صریح و لفظ

کرده احاج بر بهرین گفتار  
همه در جهاد دین مختار  
که از ایشان گرفت حق و نور  
بهترین رسم داده اند قرار  
موجب کفر او شود این کار  
جامل صرف حیدر حتر  
تخته از پی اولی الالباب  
از رسول برو کمال و مال  
نافع و معتبر چو یار عین  
شهر گشته کجریج الفخر  
باو عین کمال از دیر نو  
دارد اسید فاطمه و ایشا  
بر سرش از قبول تاج نبی  
که رود هر طرف چو ابر بها  
زنده است جمیله نریمان  
غلام نیست از دیر نو

میش اهل سخن بود و بسند	سخن عام فهم خاص پسند
قد این نسخه آثر زمان داند	که ازین درکتا بها نخراند
نظر مضغان بود و حسن	عیب جو عیب آور و بر سر
ای خوش اندوستی که چون بند	بجبت ز راه بر چسبند
خوردن آتش نخته تسان است	لیکن حیا و کندن نجات
سال فوج رسوم این طلال	تبت میکرد و پیر و پیرین سال
تا که بان ماه کامل رسید	کس کشید از طلال چون خورشید
تیر بر لوح ماه سیم شست	نظم حیدر باب ز رشت
هر که در وی نظر کند بیت	سینه او بنور حق سینه است
تا بدوز آن بود اباد	و آن سوادش دل سوخت

باب اول در حذف و تقسیم بسم قسم اول  
مشتعل بر وصول و فروع فرع اول در کلیه

باب اول در حذف آغاز	اصل و فروعش همه بنامیم با
میکنم از حذف شروع در آن	رست گویم همه حقیقت آن
مردمان که صاحب رزم	از سواد علوم دیده و ند
زیر آن بنگند و ز آله	چون در آیه بگوشن ماه



چشم اقتدر لفظ بر معنی	محو کرد و حروف در معنی
صوفیان چون فنا سپیدند	در مرایا خلق حق نگرند

## فصل اول در جمیع الفات متفرقات دیگر

دو لفت بایسه کرد و یکجا	حذف کردن همه مگر کتیا
مثل ما رتبقا آدم	چون اءامنتم و اءینا هم
مطلقا حذف کن یابندی	هم زمانه بنه به جا
همچو یا ایها و هاستم	نیت زین یا یا تو و هاستم
ز اول امر و از سوال بران	و نسل و فسکش شال
در بیان لام در همه حال	چون جیل و حل مثل خل
از بی لام جاریه و تاکید	الف ال از ان تحذف
لله و للرسول و للائمه	للاذی للهدی شال شود

## فصل دوم در علام از حذف الف سماعی

در علم که ثلاثی است فزون	هم ز حذف که بمانده مصون
عربی است حذف هر حال	عممی بشرط استعمال
چون سکین و سجع	آب تدوین استمال
هم ز هامن سخت شد مقبول	باز هاروت آمد و هاروت

لم تكتبوا  
 بالالف في  
 حجت مع  
 المصنف  
 نقد  
 من حسن  
 طليح  
 ١١

اسم به داؤد نیز در طالعوت  
 و همین خذف سازها من  
 صلح اسم ب الف بنگار  
 الف خالکد جای نویس  
 جای سرسیم و لام موضع یا  
 باز قارون و باز در طالعوت  
 شد برین اتفاق اما من  
 و صفت لکین تیش گبدا  
 لکین میکیل را باینوی  
 کمرش کاف در میان دو یا

فصل سوم

الف تشبیه چو درو سست	خندش از دجیات خست
همچو هژان همچو بز هکات	من قد نیک و گرا ضلالت
بین برهان نکند بین بنام	طایفه است اشکاف آن تمام
بر طرف ثابت آمده بی دلیل	مست قالا انبیاء ذوالمتل

فصل چهارم در حذف الف جمیع مذکر سالم

<p>حذف گشته الف نیز علم ظالمون ورحم چید بونون بست طاعون ثابت و جبر کالفسش تا مثبت در کسر کشته و در شرط لازم</p>	<p>هم نهم جمع مذکر سالم جرن بود دوراد کثیر و قرون آخره فراسیات و طور اما کاتبین را و نقطه از کمر نیت از روی صورت البطلان</p>
---	--

[illegible]

ثُمَّ يَنْتَهِى وَيَقُولُ يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ الْمُنَافِقُ إِنَّكَ كَذِبٌ مُبِينٌ فَتَنَزَّلُ عَلَى الْغُلَامِ وَأَنذَرَتْهُ بِمَا يَصْنَعُ الْكَافِرُ

انظر ان  
و بعد از آن وقت  
بیت الهی است  
جواب فضیلت  
معتمد  
فاخر و شریف  
بیت شریف  
ضمیمه  
سوره ایست  
در

در بیان کلمات و معانی و احوال و عیال و کسب و معاش و غیره

والله لا یفرق بین  
الا علی ما یقتضی

و یقصد به حاصل  
ان در این فصل درم  
مضاجاج و حاصل  
بیاورد

و لکن در فواید  
قد در فواید  
نشین و نشین

در کتب و کتب  
در کتب و کتب  
در کتب و کتب

در کتب و کتب  
در کتب و کتب  
در کتب و کتب

در کتب و کتب  
در کتب و کتب  
در کتب و کتب

نیز در سیات الف ثابت عکس آن منشئت و حمرن بر سر سوسون بن صلیا هم مویف قبول بعض ثقی	آمد و شکل منزه شد فایت صورت منزه اش سیاه که در و شد خلاف منزه و لفظ آیات را بود اثبات
--	--

فصل ششم

چون شود جمیع نامی جمیع ضمیر چون جعکله هم چون اکتیاء	خف گردان لف بهر تصدیق با قتلک گیر آنزلنه
--	---

فصل هفتم

الف فی حد و نحو و جوتک واحد و ثانی و مثالا لها ز آنکه آن نیست و عدد داخل شده اثنا عشر الف بر جا صاحب منع آن ایام مان یعنی ثاببات خل و	چون ربع و ثمن و جوتک بره شامبت الف بر جا بلکه از وحی شبه و حاصل آمد احد ولی بیا بر جا لفظ اکاف بر اکرو بیان است از حذف و در گشت
--	--

نوع دوم در حذف کلماتیکه علی الکلیه محذوف

آن حرفی که جمله محذوفند	اظهار ادانه با فو ا ح
-------------------------	-----------------------

صورتها و احوال  
منشآت و غیره  
نقل از آیات  
نقل از آیات  
نقل از آیات

۱۰  
 بخلق من  
 العظمت ورات  
 ابو جعفر  
 اسم است  
 ۱۱  
 درین  
 این اسم  
 آن بجای دیگر  
 این سر  
 ۱۲  
 ۱۳  
 سبب انقیاد  
 و خجسته  
 فبما  
 فی الانبیاء  
 معنی

و بیان آرم اینک ای کاه  
 الف اسم از و شده  
 هم الله علم و رحمت  
 از تعالی و از بلغ و عالم  
 هم ذلک اولئک لکن  
 هم ز فرع تمام آن کن  
 و رقیمة مسجود و اصحاب  
 اسم لکن مگر نصی  
 پس ای و پس ثبات هم  
 فرغاً با اشارة فرهن  
 لا تضییعیست و علیهم  
 بعد و سمرات از و روان  
 بالفتنیة اکبر چون  
 با خلاق تذکره دیگر  
 مطلقاً و ان ملک که  
 با سلسل خلیت و سلطان

ابتدای کنم به بسم الله  
 و رفو از نخل و اندر هود  
 هم خلق و از الله جان  
 هم ایلق الرحیم و سلم  
 گوشتید بهش با سکن  
 هم لکنه و الله  
 با از هر و پس خلق  
 با مسکن بین بنی  
 بلغ الکعبه سبب  
 با سقطة مضعفه سید  
 با ختمه غیبت از مردم  
 با بل اذکر جد اخوان  
 حقیقاً لبین اکلون  
 الخالیس نظراً بسنگ  
 المغرب خاتم و عدنا  
 نیز اکت یا سبطین ان

باز آلتی ست و کسلی  
گرفته است از خطایا کو  
وز مملوئه از مملوئین  
بعدی بخار عین هر جا  
پس تبارک بدان بود کثرت  
چون بود باریک سواهی  
لفظ سخن همه بخند  
نزد نافع امام ربانی  
لفظ طبر بهر کج آید  
نیز مستحق دلکین  
هم آلتی بغیرین  
هم کتب است غیر حاصل  
نیز مخرج و کف امانی  
گر بود غیر ذکر ارض  
لیکن استه گرا بضر قیام  
فرع و حذف الف حرفیکه با نظر او و محض صها خند

که بر شیطان شدت هر جا  
چون خطیهم خطیکم  
از مملوئین بلیقوا نیز  
بعد طایفه هر جا  
بافز عیش مبدوک آسا  
و ایما با الف بکن تطیر  
آخر ذاریات ثابت و  
همه آلتی الف  
غیرین ب الف با  
شد بوش کمر قبل سین  
هر دو الکله را بطله و  
آخر عدایا کمال  
اول نعل آخرش دانی  
باید آنجا الف بجای  
الفش اسخند گفت  
فرع و حذف الف حرفیکه با نظر او و محض صها خند

باز آلتی ست و کسلی  
گرفته است از خطایا کو  
وز مملوئه از مملوئین  
بعدی بخار عین هر جا  
پس تبارک بدان بود کثرت  
چون بود باریک سواهی  
لفظ سخن همه بخند  
نزد نافع امام ربانی  
لفظ طبر بهر کج آید  
نیز مستحق دلکین  
هم آلتی بغیرین  
هم کتب است غیر حاصل  
نیز مخرج و کف امانی  
گر بود غیر ذکر ارض  
لیکن استه گرا بضر قیام  
فرع و حذف الف حرفیکه با نظر او و محض صها خند

باز آلتی ست و کسلی  
گرفته است از خطایا کو  
وز مملوئه از مملوئین  
بعدی بخار عین هر جا  
پس تبارک بدان بود کثرت  
چون بود باریک سواهی  
لفظ سخن همه بخند  
نزد نافع امام ربانی  
لفظ طبر بهر کج آید  
نیز مستحق دلکین  
هم آلتی بغیرین  
هم کتب است غیر حاصل  
نیز مخرج و کف امانی  
گر بود غیر ذکر ارض  
لیکن استه گرا بضر قیام  
فرع و حذف الف حرفیکه با نظر او و محض صها خند

باز آلتی ست و کسلی  
گرفته است از خطایا کو  
وز مملوئه از مملوئین  
بعدی بخار عین هر جا  
پس تبارک بدان بود کثرت  
چون بود باریک سواهی  
لفظ سخن همه بخند  
نزد نافع امام ربانی  
لفظ طبر بهر کج آید  
نیز مستحق دلکین  
هم آلتی بغیرین  
هم کتب است غیر حاصل  
نیز مخرج و کف امانی  
گر بود غیر ذکر ارض  
لیکن استه گرا بضر قیام  
فرع و حذف الف حرفیکه با نظر او و محض صها خند



بطل ما یهود و اعزمت	لذیب اول مرصفت
هم ثربا برعد و نعل و بنا	هل تجزئی در ابتدا می
آخر عید لفظ الکف	هم عظم اول فلاح و دوبا
شد عیدنی بفجر و رسته	للتحدث بکف پیوسته
انبیاء السیاس عون سین	هم حرم ت و قل آخرین
شد بقمان فضله زین اه	فتح راعهد علیه الله
نیز ان رحمت است بم	که باندیشد میشود معلوم
هم بقید دوست غیر خلا	پسین سین آخر حفاف
پسین حرف برای حد بر	هم عیدت قل یا انا کو
آیه المؤمنین بنور قصر	هم حرف آیه السجده
هم جبرین آیه الثقلان	و رسال المشرق آخرین
گیر از نجم عاد الوالی	الف آل سباز ناپیدا
لام با و او وصل حین	از بیان شکل سمره افراز
فصل در کلماتی که حذف آن مختلف میباشد	
باز این لفظها بدان بجلا	طیف اول آخر اعرف
زال عمران نقیده بگیر	کن سبحان کلاهها تحریر

عقیدت در سین  
 و سین  
 در حفاف  
 یعقوب بعبیر  
 الف برین  
 غیر یحیی  
 ضاع  
 ۱۵  
 بگو اندر بقید  
 بالالف میخوانند  
 یصغنه هم  
 فاعل ۱۲



[illegible]

29

هست مرای خاف ظلمًا  
 حرف طعام و ریدرجا  
 لفظ سَخَّار و کَلَبَتْ حَا  
 حاشا این لفظ که بعد از  
 و از که نیست هست و آخر  
 وزن فَعَال فاعل و فعلا  
 برالف اتفاق در خطه  
 سخن لُج از طاع هم پیدا  
 هم آتا ما و آخر فغان  
 نزد جمله اتفاق بجا است  
 نیست در لفظ و در قلم ظاهر  
 هم مَعَال و فَعَال هم فُعُولًا

سید القادر

تفادیر و انصاف  
سن جمعی عن برکت  
و کفایت عهد و انعام  
و یقین وصال و ایمان  
و کینه و درود و عفو  
و انون قتل و ارتقا  
علیه سوره در خرف  
و انصاف

تیر فغان و مفعول و فاعل  
 هم مفاعیل و مفعول و مفعول  
 و آنچه کم از ابعی است بجا  
 جلگه فغان و مصدر یا  
 همگانه است در حسب  
 چون بجا و مشارب طبع  
 کان مرجان و کان قریح  
 طایر بحان جذایق و تیار  
 یا انکاش خزان و اموال  
 پس شرب است یار و کافور  
 خواب گاه و شارب و کتب  
 بالواقع فواکه و آلوان  
 لا یؤکلون و نخل و طلوع  
 یا رجال است اثاث و دیار  
 همان و حسب و اسرار  
 صادق و کاف و یخاف و کاف

هم فاعل و مفعول و فاعل  
 با فاعلی فواعل و فاعل  
 و آنچه در وی احسن است  
 الف مقلید و او و زیار  
 جز و من یک گشته شمشیر  
 ساحل و شکار و شفا و طواف  
 سار و سار و امر کسرا  
 یاری و بالغ و بیان و بیان  
 یا اقامه و آیه و انکال  
 هم حسا و عدل و هم شاف  
 کاهن و حاجه و خیار و کتب  
 یا مقام مع کواف و او  
 یا حجان امانت و یثاق  
 یا اساو فواعل و ابکار  
 فان و انسان و نوا و اقدار  
 قابل و قاتل و یطایر

الحيوان خيال جليح قوت  
هم موازين هم قناطر  
يا منازل منافع ويرا  
جاهد وعاقل خالدها  
خارج باوقيام واسرار  
باتراضوا شفاعت وعلام  
يا نيا دون التنازع  
هم رعاك جوار وپوش  
برفاد و مناص و  
سابقا فالتوا عماد و  
دامت ازواج وقام  
طال و اكواب قاطع  
ذايق و ذاق بلعام  
يا راصيلهم وقايم و  
استقاموا مهاجر و  
يا بصائر غارها ورو

يا زمينات خالق و انوار  
يا زاسفار و ساسا طير  
سار عواست و الاجساد  
لا تدين قادي و غصبا  
يا ماتي صيام و اسرار  
يا فلاح و مناصير ظلام  
يا ماردون الرشاد و  
يا نارق مواخر و  
يا اناسي و عاصم و  
يا رب الباب يا غوة حيا  
يا رقطا و صابر و  
حال مرتاب و خلويت واقع  
ضايق و ضاق بامقام  
نير اصلا حديم و اسرار  
لا تخافوا مواخر و  
يا شعاعين حساسا و

كان مشيئة الله الموضوع هو ما  
المتبين كما بين وما  
ان يكون الاولي ولاولاد  
عندي ملك وقرور  
للجرح علامته والاشارة  
اليها لانه كانت ان تبت  
التفت على خلفه بعد  
اعلم ان المصطفى

هاجن تمام قالت وعاید  
 ذکر اخیر فهاست بجاصل  
 مختصر یادگیر زوفات  
 باذراع دل گانے شهادت  
 زانکه بحر سحر دور کجاست  
 و آنچه بس ماند ماند و اثبات

قسم دوم حذف یا اشتباہ اصول و فروع اصول برہان

فصل اول

<p> یست ما را اگر چه آن یار  گر بود پیش علامت جمع  لیک ثابت بود و بعلین  چون قلی لعلی ری  یای مفتوح گشته سا قضا  هر دو مرکز اهل فضل  آن زمان هر دو یاکن تحریر  فَعْنِمَا بَدَأَ حَدِثْتُمْ  دو فرغش چنین بجا آمد  کرفت اهرم هیتی و هیتی  لیکن زخم ثابت و دجا </p>	<p> مینویسم بعد از آن یار  کن یک حذف چون و گرد  چون بنیین بهر آمین  یا بود بر طرف چو نیشی  به چنان ان دلی الله  آدا تا دو قول در نیشی  لیک چون فعل شد قرین  هر چه شیدین شل چنیکو  نیز در سیئه و و یا آمد  سیئه سیئه جو السی  یا شد حذف ز تا و را </p>
---	---

سبب النعمة واداءه كونه الامام الذي يوحى عن مري فخره انجم خراساني وجمعه انفق على حسن اياتيات فان مصححات الى الالاصهار انفقته على حسن الامام اهل البيت فاصفا ١٢ صفر

[illegible]

۱۱ متفق  
 رسماً و با احتیاط  
 فیضان و خدمت  
 بالصد و در مجوز  
 ان یکن الم فاولو  
 کیون متفق الین  
 و الا لرجوع و احو  
 ۱۲  
 مانی فی البصر و فی  
 من زور و احو و احو  
 در احو و احو

[illegible]



<p>و تقبل دعائهم يسقون باز بعد از آن بعد از آن ان ترون ان تعال الحدين المدح والثناء در هر حال با اولين الحاد در هر حال عمره وال عمران هم جز با عمره مصلی می باشد غیر پس از غدر و خیانت</p>	<p>فاسمهم دعائهم يسقون باز از آن بعد از آن ان ترون ان تعال الحدين باز از آن بعد از آن باز از آن بعد از آن باز از آن بعد از آن باز از آن بعد از آن باز از آن بعد از آن</p>
<p>لفظ الذاع همچنان هر جا همه نسجان بگير اخذ تن همه انعام قد قد تن باز از آن گم و در هر جا همه هاد الذين حج سوخته يهدون نوتين و آن مؤمنين را نگویند</p>	<p>است الفهم غیر از یا زال عمران مگر من تبع و سائر سوف یؤتی الله منج و یونس است اعلم باز تسکین یوم یات بهو نیج و کف همچنان هم بطه است لفظ تبع</p>

فان یقولوا ما علموا  
و ان یقولوا

کتاب الفبا

الف با

تث ج

ح د

ذ ز

س

ه

و

ز

ح

ط

ق

ک

گ

ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	درج و فاطرت ملک بیا درج و فاطرت ملک بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا
ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا	ببین که نیکین کان بیا ببین که نیکین کان بیا

فصل در حذف یا می

از بقر کن نظر باین هیو از بقر کن نظر باین هیو	از بقر کن نظر باین هیو از بقر کن نظر باین هیو
وز امام عراقی و شای وز امام عراقی و شای	وز امام عراقی و شای وز امام عراقی و شای
لیک غیر بقر میر جی لیک غیر بقر میر جی	لیک غیر بقر میر جی لیک غیر بقر میر جی
قسم سوم در حذف و او قسم سوم در حذف و او	قسم سوم در حذف و او قسم سوم در حذف و او
و او چون جمع شد زو و او چون جمع شد زو	و او چون جمع شد زو و او چون جمع شد زو
بزرگ که حذف کن بزرگ که حذف کن	بزرگ که حذف کن بزرگ که حذف کن

قال بالیار

و الزون و لم

یقین بالسون و

الید ۱۳





علاؤف الوادى  
والوقت المصاحف

لا یقیناً فی نور

الذی یؤتی فی الدنیا والآخرۃ

والله اعلم بالصواب

والله اعلم  
بما فيه

3

هر چه خفته بر تنی و سکو  
 بر کسی اجانکه مؤدود  
 هر دو ثابت گذار چون  
 از حسیله دلیل آن آرد  
 بی الف و او ایجا درش  
 یدع الا نسأول سبحا  
 در خلق هم مستدع از خبر  
 صالح المؤمنین و تحریم  
 افش ثابت و فرش ط

چون یو ساچستون کا باز  
کن نمک او اسی حق آکا  
لیک چون ضمہ نیت در کو  
صاحب بدہ زیر خشت  
لیک اندر تیر و آتش  
خاصہ حذف کن بیخ سکا  
پہنچین یوم یسع و مرت  
ہم بشوری یسح باخیم  
لفظ صالح اگر کشتی شمار

[illegible]

فصل در مستہمات یا جہنم و احادیث  
اللائین و نون بحج المومنین

یا اکیلان و آله  
 همچنین از فروغ جان چرا  
 چون شود از حرف جریدا  
 لغو و لاف و لول و لاثم  
 بدو لام آمد است در عامه

الَّذِي آتَىٰ وَاللَّيْ  
حذف كن لام دوم انہا  
شکل الیٰ است شل  
لیکن الکعبۃ و فرعون  
اللہ ال لطیف و لواء

وینسون  
والکون  
الان فی ان حسن  
عکس طرانت  
لینا این

فادرا و فادرا  
الحکم  
جسدین  
وینسون  
وینسون  
وینسون  
وینسون  
وینسون

الحفظ في الصلاة  
معنى قولك ربنا العليم  
عندنا ان يكون الله

اوسکر دے گا۔

مكتبة  
مجمع  
مكة  
مكة

حرف پنجمی را بنویسید	از دو نوشتن یکی بکن تحریر
تیز تر شد جواب نامه بسیر	ربنا هشتم کتابنا بخیر
باب دوم مستقیم زیادت حاوی بر سه نوع	
خامه من اگر چه خا بر شست	سختش سختی دست نام است
در کف او کلبه سر بر آب است	سخت او بر آب است
حبذا طوطی شکر گفتار	که بریزد بنالش از زنتار
دلبری در پرده عیاشی	می کند جلوه ای شماسی
سرمه در سحر ماسه و	لولوی آنگون نهد بخار
مشک ده در استین دارد	عنبر تر بر آه می کارد
بند و چین از نسیم آید	چشم و روم در مستلزم و
چون دست زینین نهد	دستیه کند زینین تر
می کند از سواد مشک آید	بند روم کار خانه چین
چون پوشد کلاه زنگار	اطلسی است قلمکاری
قد او سر و پستان جال	گل در میان چو پنبه آید
نخل بر پیوه در خزان مریا	هر که بر خور دوست نبرد
سرمه خط خط در جاک	در سرش هست طرفه سودا
حذف آورد در سر بسیر است	بر زیادت کنون مکر است



قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله

بعد ميم فانه اخيرا	زيد آمد فاین ماور
کشف نیز بعدین کشا	هم بکشا بعد یون درو
نمل اور کا آذ جنت هم	بعد لام و الف الف کن هم
و نیان و یا و جا کن لب	یعنی کتا کتیس و فکم یا کتیس
هم بکاتا کتیس و نیان	هم و ر اشکل نیت هر کتا
آخرین سلسله کتیس ان	آخرین خود آچار مکان
اول ان تفتی اندر هوو	آخر قصه بر سر نشود
نزد عا د بکتاب حیان	باز در چشم باز در فرقان
هم در اخبار الطفق تا راست	الک شوه و المصنید کتا
شد برین اتفاق جمله نام	شد خلافتش با اتفاق حرام

### فصل سوم در زیادت و کتیا معینه علی خلاف

هست در و هر دو حق کتیا	هر دو را می نهند الف بر با
درخت اتفاق صاف آمد	در و هم اندک اختلاف آمد
هم بفر و ز مروی بجملا	جائی را آند هم برنا
توبه را در کا او ضو بنگر	که در و هم الف بود بهتر
اولی کتا چونکه آیت منصوب	ساز بر آخیش الف مکتوب

قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله

قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله

قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله

قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله قال ابو عبد الله

من غير الفه ١٣  
بالياء من ابن  
وصف الزند  
محمود مولانا باغداري شيرازي  
موصول بالياء ١٣  
وصف الزند

بیتہ البیان

۱۴

لجنة التحكيم

فاری

من الذار

<p>             ایک نوج بود بے لازم              و بود اہل رفق یا مجرور              لایکے را بود الف بخلاف         </p>	<p>             طیر آزاد بود کے عام              سطلقابی الف کہین سطلو              ایک ترک زیادت اصد         </p>
--	--

تَحْمِ الْفَيْدَارِ  
يَا دُومُ الْفَيْنِ  
هَذَفْ كَرْمَهُ

الحق المزداد

شیخ عقیل

حقوق العبر

بن قصارت  
بکذا بکذا

۱۲۴

10

١٢٠

الشيخ محمد بن عبد الوهاب

۱۰۰

...

4

فضل چارم در حکم این دیوبند

می لطف آمده علی الاطلاق

بالفہست ابن غیر خلافت  
لیکد یتبعوکم اسی نامے  
محرر بہت از امام محمد مرید  
زائکہ ذیل محسازہ روز اکبر

نوع دوم دوزیادیت

بنیای المصلین و السلام  
نیز ایامی نخل ابا  
من طلب جایش آخر طه  
من در ای حجاز در شهر  
فصل هفتم من در ای  
ملکیه راود در شهر  
یاد آن بر فراز بهرت

کن بیا سی زیاده خوش نام  
هم بون خیرین تِلْقا  
همچنین حسیرین انا  
اول روم آخرد و لقاء  
پس در اخاب غیر یاد ریا  
یا پس از غمزه برافراستم  
حال هر چون شود نصیب

في حرمها آيات  
الكنوز والبركات

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

ۛے اقصیٰ حسن و احسن مراد محراب ثلث الاخریٰ بغير ما در ۛا مفتح

<p>افا این مَتَّ شایا اوان          هم یابید بذر ایت          اولین است دوفش          جزی گفت در چهار خم</p>	<p>افا این نکات نیز در عمران          اول نون یا ی کو بگر          در دوم اند آده آن پیش          الف مد زیاده در تحریر</p>
--	---

نوع سوم در زیادت او

و او را بدین بعد بفرست  
سأ و نگو اگر چنانچه  
مختلف را اصلیتکم  
لیکن اینجا نیست و این

باب سوم مشکل رسم نمره ششم از دوره فضل

چون قلم در نوشتن آمد بر  
رسم بنده در آن نوشت بنده  
مهره مهر گردانده پیر  
که ریاب سوم یا بنده  
برساند کار خویش  
کاغذش کشید مهره مهر

فصل اول در رسم خمره ساکن

کرد از ساکن استبد اطاهر	مطلقا چه طبعه در آخره
بیرجاق بش از زبر باشد	الف ریش از خبر باشد

[illegible][illegible]

المدينة المنورة  
ظفر بن عبد الله

۵  
 و نکلان العاد  
 بن ميس المكنن  
 نجات بغير  
 و هون جسيم  
 الحف بالاف  
 و اتقى جسيما  
 ۳  
 ملاحظه  
 الشك  
 المبرزة في  
 الشك  
 فاذن في  
 متع

و او بنویس گر بود مضموم همچو آتد ز جوا قن بآسا نیز هئی هئی است یا همچنین بعد کافا نیز از متکلف اندیش لفظ یا نقل بنور هم نگری	و او بود که کن بیا مرسوم همچو جنتک ائتنا ائنا لیک میزد گشت از دنیا شد چنین مطلقا بدین که چه گوشت اندران بخلا همزه اش سا قسط از سر
<b>فصل دوم در حذف همزه که می آید و وقت</b>	
ز اول امر نیز حذف کنند همچو و ائ قون و جوا قن	چون که با و او فا خور و مود همچو و ائ قون و جوا قن
<b>فصل سوم در رسم همزه که در ابتدا واقع شد</b>	
همزه در ابتدا کن بالفت که چه در خیل با دست حرف جز این تا عدد یومین که درین چار حرف در هر جا یلنوم است هکذا	چون الی و ائ اکن بالفت چون سائلان فان کن جز لک سوا جینک وصل کرده نوشته اند که یو اوست همزه اش میسر
<b>فصل چهارم در اجتماع همزین</b>	

2

در مقام انکه در این کتاب  
در مقام انکه در این کتاب

یکی از نهرو حذف نمایند  
کاف و لین با قط است یا دوم  
بیاء انزل در گزاف و رستم  
هم آتفاک است که در جاف  
با الف اول دوم یا است  
خاض و قه بدان است که  
که بصافات جای و با  
هم آتفاک هر مکان می چن  
است یا دو همزه دوم

فصل پنجم در سبزه متحرکه و متوسطه

سحرک چو در میان آید  
پس الف جای فتح بران  
چون سبک نغمه سبک  
آهسته آهسته  
لیک اگر نغمه فتحه دار بود  
پس با قبل تا پیش اینجا

حرکت دیده در میان  
ضمیمه او او که ایکن  
مگر اندک کائنات هر جا  
هر سه احضار هر سه حکم  
یا با قبل کسر ۱۵۰ ابرو  
چون نقش و نقش و نقش

[illegible]

منهم من يقول انه قد كان في ذلك الوقت في تلك الحالة







بسم الله الرحمن الرحيم

فليفرق

مستقیم

9

۴۴

لیکن وہ بدان ویتھن  
شد بواو لہف فزولین  
یتقیان چنان در کیدا  
جمن بود اہل فہم لفظ نیو  
بہر الف اکبرن بایو  
در فلاح انکہ اولین آمد  
آمد اتفاق در ہر یک  
انچنان ان با خلتانی کمر

وَقَدْ كَفَرَ الْفِرْعَوْنُ

صوتش مطلقا کبریا  
آدم ابو اوجی جانی  
الف کن زیادہ درخت  
یککان ہم بسورہ سور  
وسط غافرو صد دعوی  
ہم بقا طرب العلق  
غیر لام آمدہ است در شرا

پس شوری ست ام کلمه شکر  
 پس صافات کلمه بدین  
 بون و آدرستان اما  
 بعد اقبل و اواندر او  
 متفق است جمله مذکور  
 خلف پی اعتبار در آتوا  
 نیز لفظ جزا و بجزر هم  
 لیک در شش مال و حبیب  
 لیک این حد و آتوا الحسنی  
 در عوا بود می آرند  
 دیگر آتوا که هست آیده

هم در لغام اولین و جیا  
 هم یلو مین بدین  
 نیست صوت بهمه او  
 نیست حرفه و خوشتر  
 بخت است چند جا مذکور  
 لغام اول شعرا  
 که در آن هر دو او شد  
 در زمزم و او کالاد است  
 هم جن آ که هست و طر  
 در میان عبیدان و افند  
 موقع الاختلاف فیہ سوا

۳۵

### مضول و ابدال فصل اول و ابدال الف و الواو

سخنی که بیل و ارم  
 الصلوة الخوف چون آید  
 لیک اگر میشد و مضامیر  
 چون حیاتی صلوات اما

اندرین باب چارمی ارم  
 الف آن بود و بنگارند  
 الف آن همان الف برگیر  
 بدو جا آمده است و او بیا



فصل ۱۲  
در بیان اسم  
و کجا و طرز و دنیا  
و قتال و در دنیا  
و در بیان اسم  
و کجا و طرز و دنیا

[illegible]

سَلَّمَ اللَّهُ أَخْرَ خَافِرٍ  
وَعَيْنَيْتَ بِيَوْمٍ وَقَدْ  
هُوَ رَاوَانِ بَعِيَّتَ اللَّهُ  
لَفْظُ اللَّكِّ نَجْمٌ شَدَّ خَا  
هِيَ وَقَعَ بَوَاقِعُ حَبِثَ  
قَدْ سَمِعَ وَمَحْصِيَّتُ كَيْجَا  
لَفْظُ لَعْنَتِ بَنُو دُرْعَمَانِ  
قَضَى كَوْنَهُ كَيْنَ بَاوَرَانِ  
وَبُيُوفِ كَيْتِ دُرْعَمَانِ  
بَيْنَتِ دَانِ لِفَاظِ وَهَيْتِ

بدو جانیز آخر فاطمه  
و قصص و زوایان و سخنان  
سوم ز اقطرت الله  
اول صا و کات حلت مناس  
هم تخریم آمد است ابنت  
هم حلت ز مرستانا  
چونکه بر کا زمین شد عیان  
امرات چون بشوی شد هم  
سحر بریم و یک قصص و ان  
نماید ات و بابت مرصفا

مفضل و اختلاف و اتفاق باشد

کلیت کن تباد و تاج  
اتفاق است اندرین دوستان  
شد خلافش که دو جانبا  
این جاگر چه آمدہ نجل

کامل پیش است و در تمام  
حرف اعراف ملحق است با آن  
آخر پیش اول است  
لیکن تا در از آمدن

فضل ششم و ابدال سین بصاد

نفت کرم  
چون درین یک  
سویخت و در  
الوتیجیت دور  
تنها غرض ازین  
است که عرق را با دیو  
عطر و خوشبو  
حضرت میرزا علی  
والله اعلم بالصواب

14

[illegible]







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من ما نقضوا هذا  
الفرع اربعين  
مائة حرف  
البقرة

فقه جعفری

ایمان کو جوہر لایات  
میر و شاعر  
ایمان کو شمع قبر  
وقال قد غلبت  
۴۴  
وہ جسے  
ان کے  
وہ جسے  
ان کے

天

في الاخرى  
تقديراً  
لجود  
الكتاب

از انجا معلوم شد  
اربع احش قد  
بر کشته شد  
الیقظه اجل  
شعر او را با  
مقتضی

لیک کے لاکچر غیر لام بود  
این مکان این مفاطم  
بانو کوا فایست مایقر  
لیک رنسا ودر  
یوم هم هم یفست دو جا  
یوم هم یبارون در امار  
خاصه شد درین وجای  
یعنی چون اندرون خاصه  
کتاب النون بان کن ای  
ان لودان امست در جا  
هم نلت ا طاه کهف جدا  
اہل تحقیق گفته اند کہ ان  
هم بصافات لفظ الی  
لیک یبنوم ودر طه

قطع در کل آن تمام بود  
 کن دو جا وصل غنیمت جمع  
 با یو حصه که نیز نخل اند  
 بهم را خراب قطع آن او  
 مومن ذاریات را سزا  
 پوش یوم هم علی الذاریات  
 بلکه هم شد بتد از غنیمت  
 الا جرم اصل احکامیت  
 غیر کیف و قیام این نوع  
 لیکو که بود وصل نما  
 نیز عن مکن خیم نور دو جا  
 نیست واقع بغیر این دو جا  
 لای حین است این هم نیز  
 نون با و هر دو وصل نما

فضل در ذکر بعضی حروف مقطوعه و  
هم صدرانه یکن و ان را | میجو یکن هم و ان جا

۴  
کتابخانه  
مکتب  
الحق  
کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه



توشه بخش کار فرمائی	هستم از علت گندیائی
بنکوبی بدل کمن بدیم	صحنه علت خودیم
زینتم ده بستیر مردان	طاهر و باطنم نکو گردان
سعی کن بلطف غریب عطا	گرچه کردم تمام عمر خطا
سندرج جمله علومم رو	که شود مضحک رسومم درو
بعلومم خود خست اصم	از رسوم جهان خلاصم ده
که توانی دشن من مانم	راستخت فنا کن استانم
و آنچه دانی نکو بهانم ده	سن چو گویم که این و آنم
کن عنایت کمال یانم	از بدن جمن بر شو جانم
محرقات تو شوم کیا	تا بیون محمد خستار
سایه رحمت ویم بر سر	جان نشانم بیای آن سر

۲۵

## خاتمه

کرد چو نماه بر فلک ستار	شکر کین نو عروس مخدج کر
بر کشیده زرخ نقاب تھا	مجتلی شد بزم اهل صفا
نظم حیدر بین سال ۱۲۹۲ قمری	در دوزخ کرد نرد اهل علوم

در و گوهر گویشت گوی و اوج  
 سینیه اش بر جواهر مکنون  
 بهوش و شندلان مجلس او  
 روی خود سویی بختیاریان  
 لیک از نظر باطل نظر  
 لعل اگر حسود به فریب گ  
 منصفی کو خرد سیر و او  
 عقل سویی شمار و او  
 لعل و با قوت منظم گردید  
 جای آن جوهر بختیاری  
 گر بخوابد خدای بختند  
 نوزاد سرب جهان گیرد  
 بقصد صدق جانی نامطمئن

ماه برون بگرد خرم  
لوی بی گون خدیرون  
عقل کل سیران مجلس  
الحل و یاقوت و قف یار  
که کند استیا رنگ و گهر  
سنگ منید شرف پستنگ  
سست از راه بر  
شش صد و چهل و شش  
که ندیش بدید هر بدید  
کز کمر آغین گهر بکشت  
آفتابی شود و خسته  
در تری زمان زمان گیرد  
از لقا محشور نشاد

4

مَنَاجَات

سیدنا ابی بکر

یا الہی حجت وکرم

میں نے اپنے دل سے کہا کہ میں نے تم کو  
اپنے دل سے کہا کہ میں نے تم کو

بدل رسد در نشان  
 که بخشی بفضیل خوشتنم  
 فیض آن هر طرف دان  
 عمر سنّت در سیه کاری  
 گنه از در که تو دارد باز  
 تو عظیم درین گناه عظیم  
 این قدر سهو و جهل عظیم  
 گر چه کردم گناه اندیشه پیش  
 شام تا یک شیر بر سر راه  
 زیر پاشین و تیر بر سر سنگ  
 این بان گریه کنی بیک  
 بر من صراط ارمن حجه  
 ما امید مکن بنو عظیم  
 در پناه رسول کن جابیم  
 از خود و غیر خود را می ده  
 توبه و عذر بر تو نجات

بولا و محبت ایشان  
 که خطای گذشت در خنم  
 بند را بر طرف بنداز  
 با گشتنم تو که غفرا  
 حسن ظن کردم بسیار دانا  
 امر لا تقطوا این عظیم  
 که بخشید بجز خدا می عظیم  
 رحمت تو که گذشت چند پیش  
 راه باریک و در منظر نگاه  
 آن من با هزار سختی  
 وای بر کسی بی این خوار  
 ای خداوندگار من رحم  
 بخشم از تو عطا می عظیم  
 تا زنجیر و کربسایم  
 بحیث خود شنائی ده  
 من اینم چگونه باید حوا



کن تو عظیم نام نہ زاری	جبر نقصان بن کہ جبار
ازد خوشترین کن دوم	بد از خاک مصطفیٰ نورم

ختم عمرم بعبادت تو  
استجب بنا و مولانا

## خاتمہ

۴۸

از عطا یاسی کہ ہے الہی و موابہب عظمیٰ نامتسا ہے  
کہ ہر زمان ہر آنہ وان شامل حال ہر ذی بال است  
درینو لار سالہ مرتع الغر لان فی رسم القرآن  
بصحت تمام و عرق نریے مالا کلام فاضل شیل جاب  
جلیل رکن کین ملتہ و دین جاب غلام یاسین صاحب ام قتا  
و حسب فرمائش مولوی سلیم الدنخاں صاحب سلمہ اللہ  
تعالیٰ اے یوم اقیام سبعی ہو فور کار پرواز ان مطبع  
ہو پ پریس لاہور بخت تمام سید احمد علی  
کل حال و صلی اللہ علی محمد خیر البریہ و علی الدوحا  
امعین اکاتب در شکستہ ممتاز بندہ عمر در اعجاز



CALL No. { ۲۹۷۵۱۲ } ACC. No. ۱۵۹۱۲

AUTHOR حمید الدین خان

TITLE مرتع الغزلان

Class No. ۲۹۷۵۱۲ Acc. No. ۱۵۹۱۲

Book No. ۱۲۴۰ ج

Author حمید الدین خان

Title مرتع الغزلان

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



## MAULANA AZAD LIBRARY

### ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

#### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

